

۱۳۶۷ قتل عام زندانیان سیاسی در زندان های شهرستان ها قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ - زندان همدان

از طریق مصاحبه با هادی امینیان با گوشه هائی از کشتار زندانیان سیاسی در همدان آشنا می شویم. وی در اسفند سال ۱۳۶۱ در ارتباط با سازمان راه کارگر دستگیر شد و تا پایان اسفند سال ۱۳۶۷ در زندان همدان بود. هادی امینیان ابتدا به اعدام محکوم شده بود که حکم او بعدا به بیست سال حبس تخفیف یافت.

آقای هادی امینیان شما در تابستان ۶۷ در کدام زندان بودید؟
در تابستان ۱۳۶۷ در زندان همدان بودم و به عنوان مسئول امورصنفی بند، که با انتخاب زندانیان و توافق مسئولین زندان بود، در جریان امور ظاهری و شکل گیری کشتارها قرار گرفتم.

در این زمان در رفتار مسئولین و نگهبانان زندان شاهد تغییری شدید؟ چه تغییراتی و از چه تاریخی؟
رفتار مسئولین در ابتدای تیر ماه ۶۷ تغییر کرد. بعد از بازرسی دقیق، تمام زندانیان بند ما را که حدود ۵۰ نفر بودیم به زیر زمین (سنگر موجود در زندان) بردند. مسئول زندان و چند نفر از نگهبانان ما را مورد ضرب و تهدید و ارباب و اهانت قرار دادند، البته نه همه را، از جمله خود من را تنها چشم بند زدند و به مدت چند ساعت سرپا ایستاندند. تغییر اساسی در تاریخ شب ۸ مردادماه همزمان با روز تولد امام رضا صورت گرفت. در آن شب حاکم شرع سلیمی، دادستان رئیسی، رئیس زندان ملکی، رئیس وزارت اطلاعات موسوی به همراه چند نگهبان به داخل بند آمدند و از تک تک زندان خواستند نظر شان را در مورد سازمان شان و خواسته های صنفی شان بیان دارند. این، یک امر عادی می نمود اما روز بعد تک تک افراد را فراخواندند و این کار تا پاسی از شب ادامه داشت. فردای آنروز تعدادی دیگر را فراخواندند و در پایان نام مرا هم خواندند. ما را به دادگاه یا نوعی بازپرسی به دفتر پاسدار بند بردند و پس از آن، همه را در اطاقی خارج از بند نگه داشتند. در پایان شب ما را که حدود ۱۵ نفر بودیم، به بند فرستادند.

به خاطر دارید اولین سری از زندانیانی که از بند بردند و دیگر برنگشتند، چه زمانی بود؟
در همان روز اول سه نفر از زندانیان مجاهد بنامهای ارژنگ رمقی(محکومیت ۲۰ سال و حدوداً ۲۳ ساله) که شش سال در زندان بسر می برد و مهدی ایزدی و مصطفی ایزدی را بردند. این دو پسرعمو و هر دو حدوداً ۲۲ دوساله بودند. هر کدام در ابتدا به بیست سال محکوم شده ولی بعد حکمشان شامل تخفیف شده و به ۷ یا ۱۰ سال تقلیل یافته بود. آنها دیگر برنگشتند. ما از زندانیان عادی شنیدیم که در همان روز آنها را با خشونت سوار ماشین کردند و بردند. روز دیگر ۱۲ نفر را با مقدار اندکی از وسائل شان بردند که دیگر برنگشتند.

در این ایام، آیا رابطه زندان با بیرون قطع شد؟ مثلاً قطع ملاقات و نامه و روزنامه و تلویزیون؟
اگر اشتباه نکنم ۸ مرداد روز ملاقات بود. ملاقاتها در دو نوبت صورت می گرفت: صبح و بعد از ظهر. آنها که نوبت صبح بودند، ملاقات داشتند اما بعد ظهر ملاقاتها قطع گردید. تلویزیون را بردند و هوا خوری که هرروز بمدت دوساعت بود، قطع شد. روزنامه، ملاقات و هر گونه ارتباط با دیگر بندها برای مدت دو ماه کاملاً لغو گردید. حتی پنجره های مشرف به حیاط را جوشکاری کردند. البته مدتی بعد، روزی نیم ساعت هواخوری داده می شد. بعد از بردن زندانیانی که دیگر هرگز بازنگشتند، در حوالی شهریورماه مقامات پرسشنامه ای بما دادند که نظر ما را در رابطه با موضوعات روز و از جمله عملیات مجاهدین در مرزهای غربی می خواست. ما با توافق همگی به سوالات پرسشنامه پاسخ داده و آن را امضا کردیم. اعدامها هنوز ادامه داشت. در فردای همان روز احمد ریحانی را بردند که او هم هرگز برنگشت. ریحانی به بیست سال

محکوم شده بود اما حکمش بعداً تخفیف خورده و به هفت سال تقلیل یافته بود. او تمام هفت سال حبس را گذرانده و تنها

نوزده روز از حبس او مانده بود. او هنگام دستگیری ۱۶ ساله بود و موقع اعدام بیست دوساله بیشتر نداشت.

حس می زدید که آنها را کجا می برند؟

دقیقا نمی دانم. ما آن موقع فکر می کردیم به دلیل شرایط جنگی آنها را به زندان های دیگر انتقال داده شده اند. این کار را موقع بمبارانهای قبلی شهرها انجام داده بودند. اما دیده بودیم که لوازم و ساکهای آنها را که برده اند، در یکی از اتاق های نگهبانی روی هم تلنبار شده است. این سوال برانگیز و موجب تعجب بود. حاج بابائی معاون زندان، بعد از بردن زندانیها به ناکجاآباد وسایل آنها را خواسته بود.

هیئتی که در مورد سرنوشت زندانیهای شهر شما تصمیم گرفت، چه کسانی بودند؟ از مرکز می آمدند یا از مقامات محلی بودند؟

هیئت دادگاه ما، همان چهره های از قبل آشنا بودند و تنها رئیس اطلاعات را ندیده بودیم چهره جدیدی بود. اما در واقع تصمیم گیرندگان اصلی همان سلیمی حاکم شرع و دادستان و رئیس زندان و صلواتی دادیار زندان بودند.

اطلاعی دارید که از آنها چه سوالاتی می کردند؟

سوالها در این محدوده بود: گروه و سازمانی که به تعلق آن داشتید قبول دارید؟ عملیات آنها را چگونه ارزیابی می کنید؟ اما از خود من پرسیدند آیا نماز می خوانی؟ آیا اسلام را پذیرفته ای؟ راجع به انقلاب چه فکر می کنی؟ و حرکت مجاهدین را قبول داری یا نه؟ این سوال جوابها شاید در حدود ۱۰ دقیقه طول کشید.

نحوه اعدام در تابستان ۶۷ در شهر شما به چه طریقی بود؟

فکر می کنم آنها را تیر باران کرده باشند. بنا به گفته ای، صدای یکی از اعدامیها که مجید بخشی نظرنام داشت و معمولا پادرد داشت، جایی شنیده شده بود که می گفته تیر خلاص بزنید که راحت بشوم. شاید هم تعدادی را حلق آویز کرده باشند. اما بعضی ها را به همراه تازه دستگیر شدگان در یکی دو نقطه شهر اعدام کردند از جمله حسین رجیبی را که به پانزده سال محکوم شده بود و حکمش در زندان به هفت سال تقلیل یافته بود، در یک پمپ بنزین به همراه چند نفر دیگر که به تازگی احتمالا در عملیات فروغ جاودان- دستگیر شده بودند، به دار آویختند

زنان هم اعدام شدند؟ اسامی آنها را به یاد دارید؟

تا آنجا که اطلاع دقیق دارم دو زن مجاهد در تابستان ۶۷ اعدام شدند. یکی زهرا شریفی بود. و دیگری معصومه میرزائی. آیا همه اعدام شدگان از قبل محکومیت حبس داشتند؟ در بین آنها کسانی هم بودند که محکومیتشان تمام شده باشد؟ نامشان را به خاطر می آورید؟

تمام کسانی که اعدام شدند دارای محکومیت حبس بودند و حکم بیشترشان حتی شامل عفو شده و تخفیف داده شده بود. سه مورد هم بودند زندانیانی که آزاد شده بودند و در سال ۶۷ دوباره به زندان آورده شده و اعدام شان کردند. یکی از آنها جواد ترابی بود که در سال ۱۳۶۶ آزاد شده و زندگی اش را می گذراند. او طلبه هوادار مجاهدین بود و همسرش هم قبلا اعدام شده بود. گفته می شد که سه نفر رفتند به مغازه اش و از نظرات سیاسی او جويا شدند. بعد از آن وی را دستگیر کرده و اعدام کردند. دو نفر دیگر علی جلالی و حمید (احتمالا نام فامیلی او صادقی بود) بودند که پیشتر آزاد شده بودند و در سال ۶۷ آنها را دستگیر و اعدام کردند

از زندانیهای چپ هم اعدام کردند در زندان شهرتان؟

دقیقا نمی دانم، اما فکر می کنم سعید دادخواه هوادار خط ۳، که از تهران به همدان آورده شده بود و در انفرادی بسر می برد جزو اعدام شده گان تابستان ۶۷ باشد. البته یک نفر دیگر هم که سعید دادخواه نام داشت، در تابستان ۶۷ اعدام شد. اما او هوادار مجاهدین بود و از سیستان و بلوچستان به همدان منتقل شده بود. از چپ ها تنها سه نفر به دادگاه برده شدند عباس شریقی و حسین جعفریان هوادار سازمان اکثریت و یکی نفر دیگر که از تویسرکان بود.

با شما چه برخوردی داشتند؟ آیا احضار شدید؟ آیا در آن وقت شما را به خاطر نماز خواندن تحت فشار گذاشتند؟

در بالا اشاره کردم که در مرحله اول بر ما چه گذاشت. پس از آن تا مدتی دیگر هیچ گونه کوششی برای وادار ساختن زندانیها برای شرکت در مراسم های مذهبی صورت نمی گرفت. به این ترتیب به جز یک- دو نفر کسی در این برنامه ها شرکت نمی کرد. یکی دوبار هم کریم نماینده وزارت اطلاعات در زندان برای سرکشی به بند آمد. از بعضیها سوالاتی کرد. از من پرسید: نمی خواهی آزاد بشوی گفتم زندان را من انتخاب نکردم من آورده شدم. در مرحله دوم که تاریخ ۲۱ مهر ماه بود من و چهار نفر دیگر را به انفرادی بردند و به مدت یک ماه آنجا بودیم بدون اینکه سراغ مان بیایند. در آنر

ماه مرا به اطلاعات بردند گفتند: به دلیل شرکت در تشکیلات زندان ترا آورده ایم که اعدام کنیم. همچنان که بقیه را اعدام

کردیم. اینجا بود که فاجعه ای را که اتفاق افتاده بود، فهمیدم. سه روز بعد بازجو حامد به سلول آمد و گفت دیگر دیر شده و شما اعدام نمی شوید. من یک ماه در آنجا بودم و یک بار با خانواده ملاقات داشتم. بعد مرا به سلول دیگری فرستادند که در آنجا با دو زندانی غیرسیاسی که یکی اعدامی بود و دیگری محکوم به سنگسار به مدت ۱۵ روز هم سلولی شدم. و بعد در تاریخ ۱۵ دی ماه به بندی برده شدم که در اطاقها در طی شبانه روز بسته بود. وضعیت داشت می شد تقریباً همانی که در طی این شش سال زندان تجربه کرده بودم.

چه موقعی وضعیت به حالت عادی برگشت و اعدامها قطع شد؟

وضعیت برای دیگر زندانیان در همان ۲۱ مهر به حالت عادی باز گشته بود. برای من کمی دیرتر. اما وضع درونی ما دیگر هیچگاه عادی نشد. زندان در مهی از اندوه فرو رفت و دیگر شاد بودن به شکل گذشته خود را نشان نداد. ما در خود فرو ریختیم.

اعدامها را چگونه به خانواده ها اطلاع دادند؟ محل دفن آنها در شهر شما مشخص است؟

تلفنی به خانواده ها اطلاع داده شد که بروند و وسائل زندانی شان را تحویل بگیرند. اعدام شده ها در گورستان شهر دفن هستند. اما نه کسانی که اهل همدان بودند ولی آنها را به شهرستان های دیگر انتقال داده و آنجا اعدام کردند. مانند هوشنگ احمدی که به زندان قم برده شده و در آنجا اعدام شد و همچنین هادی هادیان را به نهاوند برده و در آنجا اعدام کردند. اینها در همدان دفن نیستند.

اطلاع دارید که خانواده های این اعدام شدگان در شهر شما برای روشن شدن اعدام فرزندان شان اقدامی انجام داده باشند؟

نه. نشنیده ام که اقدام مشخصی انجام داده باشند. اما آن موقع، آنها همه روز در جلوی دادگاه همدان جمع می شدند تا اینکه تلفنی به آنها اطلاع دادند که وسایل بچه هاشان را تحویل بگیرند. آنها در اندوه ابدی فرو رفتند و بعضی از آنها دق مرگ شدند، مثل پدر هادی هادیان و مصطفی و مهدی ایزدی.

می توانید اسامی کسانی را که در شهر شما در تابستان ۶۷ اعدام شدند، اینجا ذکر کنید؟

اینها اسامی هستند که به یادمانده و خواهند ماند:

- ۱- شعبان قلی پور
- ۲- منصور عسگری
- ۳- ناصر ربیعی
- ۴- علی نظری
- ۵- محمود محمودی
- ۶- پرویز گودرزی
- ۷- جلیل صبحی
- ۹- سیاوش ؟
- ۱۰- ؟ هادیان
- ۱۱- علی زندی
- ۱۲- سعید دادخواه
- ۱۳- درویش ؟
- ۱۴- سعید دادخواه
- ۱۵- حسین همدانی
- ۱۶- احمد ریحانی
- ۱۷- عباس خورشید بخش
- ۱۸- هادی هادیان
- ۱۹- ارژنگ رمقی
- ۲۰- مهدی ایزدی
- ۲۱- مصطفی ایزدی

۲۲- حسین رجبی

۲۳- مجید بخشی نظر

۲۴- زهرا شریفی

۲۵- معصومه میرزائی

۲۶- جواد ترابی

۲۷- علی جلالی

۲۸- حمید صادقی؟

۲۹- هوشنگ احمدی

حدوا ۳۲ نفر در همدان اعدام شدند. نام و یادشان گرامی باد.

بیداران: با تشکر از شما هادی امینیان